

تأثیر مسیحیان رافضی بر اسلام

مسیحیان زمانه محمد، مسیحیانی نادان و رافضی بودند که دولت روم به خاطر خطری که این مسیحیان رافضی و بدعت گذار برای او داشتند، آنها را از آنجا بیرون کرده بود. آنها نیز چاره ای نداشتند به جز اینکه به یک سر زمین دیگر پناه بیاورند. آنها با انجیل یا نوشتارهای پاپها آشنایی نداشتند. اما با کتابهای بدعت گذار و محتوی داستانهای گزافه ی آنها آشنا بودند. در اینجا می خواهیم به شما نشان دهیم که محمد دانش ناقص خود در مورد انجیل را از اینها که در اطراف او بودند؛ یاد گرفته بود. او فکر می کرد آنچه از اینها یادگرفته است؛ در کتاب عهد جدید وجود دارد. هدف او این بود که دینی عرضه کند که باور تمام فرقه های موجود در شبه جزیره عربستان را پوشش دهد. مسیحیان نیز دسته ای از این فرقه های مختلف بودند. بنابراین آنچه او از مسیحیت وارد قرآن کرد؛ در حقیقت تصورات واهی و عبث این مسیحیان نادان بود. در اینجا هدف ما این است که این قضیه را بررسی کنیم و ببینیم که آنچه را یکی از ریشه های قرآن می دانیم، چنین داستانهایی در خود دارد یا خیر.

قصه اصحاب کهف:

آنچه در قرآن در مورد اصحاب کهف آمده است در اینجا به صورت کامل می آوریم:

سوره کهف. آیه ۲۶-۸

ای رسول ما تو پنداری که که قصه اصحاب کهف و رفیق در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمتهای ما واقعه عجیبی است؟ آنگاه که اصحاب کهف در غار کوه پنهان شدند؛ از درگاه خدا مسئلت کردند که بارالها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما و بر ما وسیله رشد و هدایتی کامل مهیا ساز. پس ما بر گوش آنها چند سالی پرده بیهوشی زدیم. پس از آن؛ آنان را برانگیختیم تا معلوم گردانیم کدام یک از آن دو گروه مدت درنگ در آن غار را بهتر احصا خواهد کرد. ما قصه آنان را به درستی بر تو حکایت خواهیم کرد. آنها جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما بر مقام ایمان و هدایتشان بیفزودیم. ما بر دلهای آنها علاقه را محکم کردیم که آنها قیام کرده و گفتند خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است. و ما هرگز جز خدای یکتا هیچکس را به خدایی نمی خوانیم که اگر بخوانیم سخت راه خطا و ظلم پیموده ایم. اینان قوم ما هستند که خدایانی غیر خدای یگانه برگرفتند و در صورتی که هیچ دلیلی روشن بر خدایی آنها ندارند. چه ظلمی بالاتر از این افترا و دروغی که بر خدا می بندند.

و آنگاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند که شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان دوری جستید؛ باید به غار کوه گریخته و پنهان شوید؛ تا خدا از رحمت خود در همان غار تنگ به شما گشایش و توسعه ببخشد و اسباب کار شما را با روزی حلال و آسایش مهیا سازد.

و گردش آفتاب را چنان مشاهده می کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار و هنگام غروب نیز از جانب چپ آنها به دور می گردید و آنها کاملاً از حرارت خورشید در آسایش بودند. این حکایت یکی از آیات الهی است. هر کسی را خدا هدایت کند او به حقیقت هدایت یافته و هر که را گمراه گرداند؛ دیگر هرگز برای چنین کس هیچ یار و راهنمایی نخواهد بود. و آنها را بیدار پنداشتی در حالی که در خواب بودند و ما آنها را به پهلوی راست و چپ می گردانیم. و سگ آنها دو دست بر در غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع شد از آنها گریختی و از هیبت و عظمت آنها بسیار هراسان گردیدی. باز ما آنها را از خواب بر انگیزتیم. تا میان خودشان صحبت و بحث از مقدار زمان خواب پیش آمد. یکی پرسید چند مدت در غار درنگ کردید. جواب دادند یک روز تمام. در شک شدند. گفتند خدا دانا تر است که ما چند مدت در غار بوده ایم. باری شما درهم هایتان را به شهر بفرستید تا مشاهده شود که کدام طعام پاکیزه تر و حلال تر است تا از آن روزی خود فراهم آرید و باید با دقت و ملاحظه زود به طوری که هیچ کس شما را نشناسد و از کار شما آگاه نشود بروید و برگردید. زیرا محققاً اگر بر شما آگاهی و ظفر یابند شما را سنگسار خواهند کرد؛ یا به آیین خودشان برگردانند و هرگز روی رستگاری نخواهید دید. و باز ما مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده خدا به حق بوده است و ساعت قیامت البته بی هیچ شک خواهد آمد. تا مردمی که میانشان تنازع و خلاف در امر آنها بود، رفع نزاعشان شود. پس بعضی گفتند باید گرد آنها حصار و بنایی بسازیم. خدا به احوال آنها آگاه تر است. و آنها که بر واقع احوال آنها ظفر و اطلاع یافتند، یعنی خدایرستان، گفتند: البته بر ایشان مسجدی بنا کنیم که در نماز آیند و خلق را به دین خود که راه حق و خدا پرستی است؛ هدایت کنند. بعضی خواهند گفت که عده آنها، اصحاب کهف سه نفر بود و چهارمین هم سگ آنها و برخی دیگر از روی خیال بافی و غیب گویی می گویند، عده آنها ۵ نفر بود و ششمی سگ آنها بود و برخی دیگر گویند ۷ نفر بودند و هشتمین سگ آنها بود. ای رسول ما؛ تو با مردمی که این اختلافات را

برپا می‌کنند بگوخدای من به عده آنها آگاه تر است . که بر عده آنها از خلق به جز افراد قلیلی هیچ کس آگاه نیست. پس تو با اهل کتاب در این موضوع مجادله نکن. جز آنکه هر چه به ظاهر وحی دانستی اظهار کن. دیگر فتوی از عهدی در این باب مپرس. و ای رسول ما تو هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. مگر آنکه بگویی انشاءالله. و لحظه ای خدا را فراموش نکن و به خلق بگوامید است خدای من مرا به حقایقی بهتر و علومی برتر از این قصه هدایت فرماید. و آنها در کهف کوه سیصد سال و نه سال هم افزون درنگ کردند . بگو خدا به زمان اقامت آنان در کوه دانایتر است. که او به همه اسرار غیب آسمانها و زمین محیط است. و چقدر هم بینا و شنواست و هیچ کس جز او نگهبان خلق نیست. و آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شد؛ تلاوت کن. که آیات خدا را هیچ کس تغییر نتواند داد. و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت.

در کتابهای تاریخی گریگوری او تورز شرح این واقعه به این صورت آمده است. در زمان دقیانوس (AD ۲۵۱- ۲۴۹) مسیحیان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و هر چه در توان داشتند به کار می‌بستند تا این دین را نابود کنند. ۷ مرد از شهر افسوس از ترس جان خود به غاری در نزدیکی شهرشان گریختند. آنها برای ۲۰۰ سال به خواب رفتند تا اینکه زمان امپراطوری تنودروس دوم رسید. (AD ۴۷۷) وقتی که از خواب بیدار شدند، یکی از آنها به خود جرأت داد و به شهر رفت تا ببیند در این مدت که آنها در خواب بوده اند چه اتفاقی به وقوع پیوسته است. او وقتی که دید دین مسیحیت بر همه دینها تفوق یافته است؛ حیران شد. صلیب که زمانی مظهر شرمساری و خفت بود؛ حالا مظهر افتخار شده بود و بر تاج امپراطور نقش بسته بود و علامت امپراطوری بود. تقریباً همه مردم دنیا مسیحی شده بودند. البته این فقط یک داستان است. این داستان بی شک برای آن ساخته شده است که نشان دهد که به یاری روح القدس و خون شهیدان بلاخره دین مسیحیت به تعالی رسید. هیچ مسیحی حتی در رؤیای خود به این فکر نمی‌کند که این داستان صحیحی باشد. این داستان همانند قصه موش و گربه ای است که شبها برای بچه ها می‌گویند تا آنها را بخوابانند. اما محمد همه این داستان را وارد قرآن کرد تا پیروانش را آموزش دهد. آیا نیازی هست که توضیح دهیم این داستان از طرف خداوند متعال در لوح محفوظی که در آسمان نگه داشته است نیامده است ؛ بلکه این داستانی بوده است که مسیحیان نادان عربستان تعریف می‌کرده اند؟

داستان مریم

در سوره مریم نوشته شده است که پس از تولد آن کودک مقدس ، مردم به سوی مریم آمدند و به او گفتند: ای مریم تو عجب کار منکر و شگفت آوری کردی. ای خواهر هارون تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار .

مطابق گفته های محمد ، مریم خواهر هارون بوده است. هارون برادر موسی بوده است. قرآن در جاهای دیگر مریم را دختر عمران معرفی کرده است. (۳:۳۴) و (۶۶:۱۲)

در سوره (۲۵:۳۴) می‌خوانیم که :

ما به موسی کتاب تورات را عطا کردیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم. نام مریم ، هارون، موسی و عمران ؛ همان نامهایی است که در تورات آمده است. به جز اینکه در زبان عبری نام عمران را امرام نوشته اند (شماره ۵۹.۲۶) نام همسر امرام ژوچید بوده است که نام پدرش لوی بوده است که در شهر لوی مصر به دنیا آمده است. این زن و شوهر صاحب سه فرزند به نامهای موسی و هارون و مریم شدند. در کتاب خروج بنی اسرائیل (Exodus) می‌خوانیم که: مریم نبیه خواهر هارون بود (۱۵:۲۰).

حالا به آنچه در قرآن آمده است توجه کنید. ای مریم خواهر هارون! واضح است که در اینجا محمد مریم خواهر هارون دختر عمران را همان مریمی می‌داند که پس از ۱۵۷۰ سال مادر مسیح مقدس شد. مفسران بیهوده سعی می‌کنند که این اشتباه مکانی و زمانی را توجیه کنند. یهودیان داستان شگفت انگیزی دارند که می‌گویند مریم خواهر موسی نیروی عجیبی داشت. فرشتگان مرگ نمی‌توانستند به سراغ او بیایند. او با بوسه خدا از این دنیا رفت. هیچ حشره ای و هیچ کرمی نمی‌توانست بر جسد او بنشیند. هیچ کدام از یهودیان نگفته اند که مریم خواهر موسی تا زمان عیسی زنده ماند. در مورد مریم مادر عیسی در قرآن نقل قولهایی می‌بینیم که با هیچ کدام از انجیلها چهارگانه نمی‌خواند.

برای مثال در سوره آل عمران آیه ۳۵ تا ۳۷ می‌خوانیم که:

سپس همسر عمران گفت: ای خداوند بزرگ من آنچه را در رحم دارم پیشکش تو میکنم تا به خدمت تو درآید. آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی. سپس وقتی که کودک به دنیا آمد؛ همسر عمران گفت. ای خداوند بزرگ من دختر به دنیا آوردم (و خدا می دانست او چه به دنیا آورده است) مرد و زن مثل هم نیستند. نامش را مریم گذاشتم. و او و فرزندانش را از شر شیطان رجیم به تو پناه دادم. سپس خدا با رنوفی او را پذیرفت. و او را از بندگان خاص خود قرار داد. زکریا از این طفل مراقبت کرد. هرگاه زکریا به اتاق مریم وارد می شد، غذاهایی را در کنار مریم می دید. زکریا از او می پرسید: این غذاها را چه کسی برای تو آورده است؟ مریم جواب می داد اینها از طرف خدا هستند. خدا به هر که بخواهد بی حساب خواهد داد.

در تفاسیر می خوانیم که همسر عمران زن پیر و عقیمی بود. پرنده ای دید که به جوجه خود غذا می دهد. رو به آسمان کرد و گفت: ای خدا اگر فرزندی به من عطا کنی؛ چه پسر باشد چه دختر، او را برای خدمتگزاری تو به معبد خواهم فرستاد. خدا دعای او را اجابت کرد و او به دختری باردار شد. نامش را مریم گذاشت. یکی از مفسرین به نام جلال الدین می گوید مادر مریم چند سال بعد او را حنا خطاب کرد. مادر او را به معبد برد و به کاهنین سپرد. آنها نیز به نوبه خود او را به زکریا سپردند تا از او مراقبت کند. زکریا او را در اتاقی گذاشت و در را به روی او بست تا هیچ کس نتواند وارد اتاق شود. اما فرشتگان وارد می شدند و برای او غذا می آوردند.

در همان سوره می خوانیم که:

فرشتگان گفتند ای مریم خدا آشکارا تو را انتخاب کرده است و پاک گردانیده است و بر همه زنان عالم برتری داده است. برای خدا پارسایی پیشه کن و همراه آنان که رکوع می کنند، رکوع کن. این اخباری از غیب است که به تو وحی نمودیم و تو حاضر نبودی. آن زمان که قرعه برای نگهداری و کفالت مریم می زدند و بر سر این کارشان به نزاع می کشیدند؛ چون فرشتگان مریم را گفتند که خدا تو را به کلمه ای که نامش مسیح عیسی بن مریم است بشارت می دهد که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست؛ و با خلق در گهواره سخن می گوید. بدانگونه که در سنین بزرگی سخن می گوید و او از جمله نیکویان جهان است. مریم عرض کرد: پروردگارا مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آنکه مردی به من نزدیک نشده است. گفت: چنین است کار خدا هر چه بخواهد می آفریند. چون مشیت او به خلق هر چیز قرار گیرد به محض اینکه گوید موجود باش، همان دم موجود شود.

نکته ای که در تفاسیر بیدای و جلال الدین آمده است این است که می گویند زکریا و دوازده کاهن دیگر برای اینکه سرپرستی مریم را به عهده بگیرند، چوبدستی خود را در رودخانه می اندازند. چوبدستی همه به زیر آب می رود به جز چوب دستی زکریا و به این ترتیب او محافظ مریم می شود.

در ارتباط با همه اینها در سوره مریم آیه ۳۱-۱۶ می خوانیم که:

ای رسول ما یاد کن در کتاب خود احوال مریم را آن روزی که از اهل خانه خویش کناره گرفته به مکانی به سمت مشرق روی آورد. و آنگاه که از همه خویشاوندانش به کنج تنهایی محتجب و پنهان گردید ما روح خود را بر او مجسم ساختیم. مریم گفت من از تو به خدای رحمان پناه می برم که تو پرہیزکاری کنی. گفت من فرستاده خدای توام. آمده ام تا به امر او تو را فرزندی بخشم بسیار پاکیزه و پاک سیرت. مریم گفت از کجا مرا پسری تواند بود. در صورتی که دست بشری به من نرسیده و من کار ناشایسته نکرده ام. گفتا اینچنین کار البته خواهد شد. برای من آسان است و ما این پسر را آیت و رحمت واسع خود بر خلق می گردانیم. قضای الهی بر این کار رفته است. پس مریم به آن پسر بار برداشت. و برای اینکه از سرزمین مردم جاهل بر کنار باشد، به مکانی خلوت رفت. آنگاه او را درد زانیدن فرا رسید. زیر شاخه درخت خرمايي رفت و از شدت حزن و اندوه با خود می گفت ای کاش من پیش از این مرده بودم و از صفحه عالم بکلی نامم فراموش می شد. ندایی از زیر درخت آمد که غمگین نباش که خدای تو از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کرد. ای مریم شاخ درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. پس تناول کن و آب بیاشام و چشم خود به عیسی روشن دار و هر کس از جنس بشر را ببینی به او بگو برای خدا نذر روزه سکوت کرده ام و با هیچ کس هرگز سخن نخواهم گفت. آنگاه قوم مریم به جانب او آمدند که از این مکان همراهش ببرند. و گفتند ای مریم عجب کار منکر و شگفت آوری کردی. ای خواهر هارون تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار. مریم به اشاره حواله به طفل کرد. آنها گفتند ما چگونه با طفل گهواره سخن بگوییم. آن طفل گفت، همانا من بنده خاص خدایم. که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرموده و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه برکت و رحمت گردانید و تا زنده ام به عبادت و نماز و زکات سفارش کرد. این قصه ای ایست که در مورد مریم باکره در قرآن و تفاسیر می خوانیم. چنین افسانه ای از کجا آمده است؟ واضح است که این گفتارها در انجیل حقیقی نیست. این افسانه نقل قول مشتکی مسیحی نادان تفرقه انداز است که در زمانهای قدیم به کشورهای بیگانه رفته اند.

در انجیل جیمز که به یونانی نوشته شده است می خوانیم که:

آنا به آسمان نگاه کرد و پرستویی را در آشیانه اش دید. آهی کشید و گفت: ای خدا یعنی می شود که من هم مانند او بشوم. من مثل چه هستم؟ یعنی من از پرندگان آسمان که به درگاه تو ثمری دارند، کمترم؟ فرشته ای از آسمان با او سخن گفت. به او گفت آنا! آنا! خدا صدای گریه تو را شنید. ذریه تو با تمام مردم دنیا سخن خواهد گفت. او گفت اگر خدا فرزندی به من عطا کند، دختر باشد یا پسر آن را به خدا هدیه می کنم. و او در همه عمرش در خدمت خدا خواهد بود. وقتی نه ماه به سر رسید او زایمان کرد و نام فرزندش را مریم گذاشت و از سینه هایش به او شیر داد.

در یک کتاب ساختگی عربی؛ به نام "پدر مقدس سالخورده ما، مرد نجار (یوسف)"، در مورد کودکی مریم اینگونه نوشته شده است. والدینش او را وقتی سه ساله بود به معبد بردند. او تا ۹ سالگی در آنجا بود. سپس وقتی کاهنان دیدند که مریم بزرگ شده است با خودشان گفتند، بگذارید مردی را که بیش از همه خدا ترس است صدا بزنیم تا از مریم تا زمان ازدواجش که دیگر در معبد نخواهد ماند، مراقبت کند. قبل از آن زمان اتفاق دیگری رخ داد که آن را در پروونجلیم (انجیل ترجمه جیمز) به این صورت می خوانیم:

کاهنان کودک را پذیرفتند و بوسیدند و دعا کردند. سپس به او گفتند، خدا نام تو را بر تمام تبار روی زمین برتری خواهد داد. خدا روز دیگر خونیهای مردم اسرائیل را بر تو آشکار خواهد کرد. مریم همانند کبوتری در معبد ماند و از دست فرشتگان غذا دریافت کرد. وقتی ۱۲ ساله شد؛ کاهنان گرد هم آمدند و گفتند مریم ۱۲ ساله است و هنوز در معبد است برای او چه باید بکنیم؟ فرشته ای به کنار زکریا آمد و گفت: زکریا! زکریا! بیا جلو. تمام مردان بی زن را جمع کن و از آنها بخواه که یک چوبدستی با خود داشته باشند. خدا بر چوبدستی هر کس که بخواهد معین می کند که همسر مریم شود. جمعیت به تمام سرزمین یهودیه این مطلب را بیان کردند. همه آمدند. یوسف هم با چوبدستی خود به کنیسه آمد. همه به پیش کاهن بزرگ رفتند و چوب دستی ها را جمع کردند و به معبد رفتند و نماز خواندند. نماز که تمام شد چوب دستی هر کس را به او دادند. بر روی هیچ کدام از آنها علامتی نبود. چوبدستی یوسف آخرین چوبدستی بود. پرنده ای از چوب دستی بیرون آمد و بر سر یوسف نشست. سپس کاهن به یوسف گفت:

تو برای سرپرستی مریم از طرف خدا انتخاب شدی.....

و مریم کوزه ای برداشت تا آن را با آب پر کند. صدایی شنید که می گفت: درود خدا بر تو باد. تویی که مورد مرحمت خدا قرار گرفته ای. خدا با توست. و تو را بر همه زنان برتری داده است. او به چپ و راست خود نگاه کرد تا ببیند که صدا از کدام طرف می آید. در حالی که می لرزید به خانه برگشت و کوزه را بر زمین گذاشت و بر جایگاه خود نشست. صدایی از پشت سر به او گفت: مریم نترس. زیرا که خدا تو را مورد لطف خود قرار داده و با کلام او آبتن خواهی شد. روح مریم از شنیدن این سخنان مضطرب شد و گفت: آیا من قرار است همانند دیگر زنان بار دار شوم و بچه به دنیا آورم؟ فرشته گفت قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. پسر تو پسر خداست. نام او را عیسی بگذار. داستان اقامت مریم در معبد در کتابهای مختلف خیلی به هم شباهت دارد.

در کتاب تاریخی قبطیان در مورد مریم می خوانیم که:

وقتی که حنا او را در معبد گذاشت، فرشتگان از آسمان برای او غذا می آوردند و همانند کبوتران او را تغذیه می کردند. وقتی خدا را در معبد عبادت می کرد، آنها به او احترام می گذاشتند و از درخت زندگی برای او میوه می چیدند. او آن میوه ها را با شادمانی می خورد....

این عابد مقدس تا دوازده سالگی در معبد ماند. سه سال اول زندگی خود را در نزد والدین گذراند و ۹ سال دیگر را در معبد گذراند. کاهنان دیدند که او دوشیزه ای پرهیزکار و خدا ترس بار آمده است. با یکدیگر مشورت کردند و گفتند باید خدا ترس ترین مرد را پیدا کنیم که با مریم ازدواج کند. همه با هم قبیله یهودیه را فراخواندند. آنها نام دوازده نفر را از ۱۲ قبیله اسرائیل انتخاب کردند. قرعه به نام پیر مردی به نام یوسف افتاد.

داستان خواب یوسف

پیش از اینکه فرشته پیش مریم بیاید، یوسف مریم را فرا خواند. سپس فرشته گفت: ای مریم چه می کنی؟ برای چه خودت را تحقیر می کنی؟ تو که برترین برترینها به دست فرشته ها به تو غذا داد. و صدای تو را شنید. این چه کاریست می کنی؟ او به تلخی گریست و گفت: به خدا سوگند که من زنی پاک هستم و مردی را نمی شناسم (پروتونجلیم). سپس داستان مهاجرت مریم و یوسف به بیت الحم را می خوانیم. آنها در غاری منزل گزیدند و عیسی در آنجا به دنیا آمد. و یوسف غاری پیدا کرد و مریم را به آنجا برد.... و او به ما می گوید: به آسمان نگاه کردم و دیدم که این گنبد هنوز

ایستاده است و پرندگان آسمان می لرزیدند. سپس به زمین نگاه کردم. دیدم بشقابی روی زمین است و گوشتی وسط بشقاب است و عده ای به دور آن نشسته اند. دستشان را به داخل بشقاب برده اند، اما چیزی بر نمی دارند و لقمه ای در دهان نمی گذارند. اما به بالا نگاه می کنند. گوسفندانی را دیدم که آنها را می کشانند، اما آنها حرکت نمی کردند. چوپان چوبدستی خود را بلند کرده بود که آنها را بزند. ولی دستش همینطور بالا مانده بود. در بستر رودخانه کودکانی را دیدم که دهانشان را باز کرده بودند که آب بنوشند، ولی دهانشان همچنان باز مانده بود. همه چیز پر از آشوب بود.

حالا به نقل قول قرآن در مورد گفتارهای بالا در ارتباط با مریم، درخت خرما و غیره میپردازیم. ما گفتار خود را از کتابی جعلی که نامش "تاریخچه ولادت عیسی و مریم و کودکی ناجی" است، بیرون می کشیم.

در سومین روزی که حرکت کردند، مریم در بیابان احساس خستگی کرد و به یوسف گفت: کمی در زیر سایه این درخت خستگی در کنیم. سپس یوسف عجله کرد و او را به زیر درخت خرما رساند. سپس مریم به درخت نگاهی کرد و گفت دلم می خواست امکان داشت از میوه های این درخت می خوردم. یوسف گفت از گفته ات متعجب می شوم. چون شاخه های این درخت بسیار بلند هستند. اضافه بر آن من نمی دانم برای تشنگی چه کنیم. چون آب کوزه تمام شده است و من نمی دانم چگونه آن را پر کنم. سپس عیسی سرش را از آغوش مادرش بلند کرد و با شادمانی رو به درخت کرد و گفت، شاخه هایت را پائین بیاور تا مادرم از میوه های تو بخورد. درخت بی درنگ جلوی پای مریم خم شد. همه آنها از میوه درخت تناول کردند. وقتی آنها تمام میوه های درخت را چیدند، درخت، هنوز خم ماند تا دستور ایستادن بگیرد. عیسی گفت، ای درخت خرما با شادمانی برخیز و یکی از درختان پدر من در بهشت باش. ولی با ریشه هایت چشمه آبی را که در زیر تو قرار دارد جاری کن. و از آن چشمه جاری مرا شاداب ساز. درخت فوراً برخاست و از ریشه هایش آب شیرین و گوارایی جاری شد. وقتی آنها آب را دیدند شادمان شدند و از آن سیراب شدند و به گله و خدمه خود نیز آب دادند. تا اینکه همه سیراب شدند.

فرقی که این داستان قدیمی مسیحی با داستان قرآن دارد این است که در قرآن ماجرای این درخت در زمان تولد مسیح اتفاق می افتد، در حالیکه در داستان قدیمی مسیحی مدتی پس از تولد مسیح که همراه با خانواده به مصر هجرت می کنند، این جریان رخ می دهد.

کودکی مسیح

در سوره آل عمران می خوانیم که فرشتگان به مریم گفتند که فرزند او در گهواره با خلق سخن خواهد گفت..... به آنان گوید من با نشانی از خدا به سوی شما آمدم و آن نشان این است که از گل مجسمه مرعی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرعی گردد. و دوباره در سوره مانده آیه ۱۱۰ می خوانیم که:

ای پیغمبر مردم را یاد آر که خدا عیسی ابن مریم را گفت: به خاطر آر نعمتی را که به تو و مادرت عطا کردیم. آنگاه تو را به تأیید روح قدسی توانا ساختیم که در گهواره با مردم سخن گفتی و آنگاه تو را تعلیم کتاب و حکمت کردیم و به تو علم تورات و انجیل آموختیم و هنگامی که از گل شکل مرعی به امر من ساختی و در آن دمیدی تا به امر من مرعی گردید و آنگاه که کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من از قبر بیرون آوردی و آنگاه که دست ستم بنی اسرائیل را از تو کوتاه کردم. وقتی تو با معجزات روشن به هدایت آنها آمدی و کافران بنی اسرائیل باز گفتند این جز سحری آشکار نیست.

نیازی به تکرار کردن نیست که داستانهایی نظیر این داستان که در مورد کودکی عیسی است در انجیل وجود ندارد. بلکه این داستانها هم نظیر داستان درخت خرما در نوشتارهای ساختگی مسیحیان، نظیر کتاب داستانهای یونانیان مسیحی که در ذیل می آید می باشد.

انجیل توماس اسرائیلی

وقتی که عیسی کودک بود، در کنار جاده در جویبار کثیفی مشغول بازی بود. او آنها را داخل خندقی جمع کرد و ناگاه فقط با یک کلمه آن را پاک و تمیز ساخت. سپس خاک را مرطوب کرد و با آن ۱۲ گنجشک ساخت. وقتی او این کار را کرد روز شنبه بود. بچه های دیگری هم با او هم بازی بودند. یک یهودی دید که عیسی چه کرد. به پیش پدر او یوسف رفت و گفت به فرزندت نگاه کن. امروز شنبه به بازی رفته و داخل جویبار با آب کثیف بازی کرد و با گل ۱۲ گنجشک

درست کرد. او حرمت روز شنبه را نگاه نداشته است. یوسف تا این را شنید به آنجا رفت و با فریاد گفت چرا در روز شنبه کاری کرده ای که قانونی نیست. عیسی تا این را شنید دستهایش را بهم زد و به گنجشکها گفت بروید. سپس آنها جیک جیک کردند و پریدند. یهودیان که این ماجرا را دیدند، متعجب شدند و پیش حاکم رفتند و به او در مورد آنچه عیسی انجام داده بود، گفتند.

انجیل عربی همه داستان را دوبار آورده است. یکبار در فصل ۳۶ و بار دیگر در فصل ۴۶، چون مورد اخیر را از کتاب انجیل توماس اسرانیلی برداشت کرده است. در ارتباط با داستان فرضی صحبت کردن عیسی در گاهواره، در سوره مریم می خوانیم که وقتی مردم به مریم نزدیک شدند او به عیسی اشاره کرد و گفت؛ موضوع را از او پرسید. مردم گفتند چگونه از یک نوزاد بپرسیم. ناگاه عیسی گفت: آشکارا من خدمتکار خدایم که به من کتاب داد و مرا پیامبر خویش کرد.

در کتاب جوزفوس، کاهن بزرگ که در زمان عیسی میزیست (بعضی او را کایافاس می نامند) می بینیم که گفته شده است عیسی وقتی که در گهواره بود، سخن گفت. او رو به مادرش کرد و گفت: آشکارا من عیسی پسر خدا هستم. کلمه ای که جبرئیل از طرف خدا به تو گفت و تو باردار شدی. پدرم مرا برای نجات دنیا فرستاده است.

اگر این کار عربی قدیمی در مورد کودکی عیسی را با قرآن مقایسه کنیم، آشکار می شود که محمد این داستان را کلمه کلمه از این کتاب قدیمی گرفته است و مطابق عقاید و آموزه های خود تغییراتی در آن داده است. هر کس ممکن است از خود بپرسد چطور چنین چیزی ممکن است؟ جواب این است که کتاب انجیل که در مورد کودکی عیسی است از نسخه قبلی آن به عربی ترجمه شده بود. احتمالاً محمد که این داستان را از زبان کنیز قبلی خود ماریه شنیده بود؛ باور کرده بود که این داستان از انجیل آمده است، و آن را در قرآن با کمی تغییر می گنجاند. اما واضح است که چنین داستانهایی در مورد معجزات دوران کودکی عیسی کاملاً با آنچه در انجیل یوحنا فصل ۲ آمده است، تفاوت دارد.

مطابق این انجیل اولین معجزه ای که عیسی انجام داد که به واسطه آن عظمت او نمایان شد در سن ۳۰ سالگی بود. پیش از آن هیچ معجزه ای توسط او انجام نشده بود. اما آنچه در قرآن می خوانی فرا تر از آنچه در بالا ذکر شد؛ می باشد. آنچه در مورد مانده آسمانی می خوانیم با آنچه در انجیل اربعه می خوانیم مطابقت دارد.

مانده آسمانی

در سوره مانده، آیه ۱۱۵-۱۱۲ می خوانیم که: یاد آور آن هنگام که حواریون گفتند ای عیسی ابن مریم آیا خدای تو تواند که برای ما مانده ای از آسمان فرستد؟ عیسی گفت اگر به خدا ایمان آورده اید؛ از او بترسید. حواریون گفتند می خواهیم از آن مانده آسمانی تناول کنیم تا تا دلهای ما مطمئن شود؛ و به راستی عهدهای تو ایمان آوریم. عیسی ابن مریم گفت، بارالها، ای پروردگار تو از آسمان مانده ای فرست تا این روز برای ما و کسانی که پس از ما می آیند روز مبارکی گردد و آیت و حجتی از جانب تو برای ما باشد که تو بر عالمیان بهترین روزی دهندگانی. خدا فرمود من این مانده را می فرستم اما هر کسی بعد از نزول این مانده کافر شود، وی را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم.

این معجزه در هیچ کدام از کتابهای انجیل نیامده است. چنین تخیلات عجیبی نمی تواند حقیقت داشته باشد. بدون شک ریشه آن در شام آخر است که مسیح یک شب قبل از مرگش همراه با حواریونش در آن شرکت داشت. شام خدا که مسیحیان آن را به فرمان مسیح می دانند، در هر ۴ انجیل آمده است. این داستان در (Luke 22. 30) هم آمده است. جایی که مسیح به حواریونش وعده می دهد که در سفره ای که در پادشاهی او گسترده می شود، می خورند و می آشامند و بر تخت می نشینند و بر ۱۲ قبیله اسرانیل قضاوت می کنند.

دوباره به قرآن بر می گردیم تا ببینیم ریشه داستان مریم و عیسی را از کجا گرفته است. در سوره مانده آیه ۱۱۶ می خوانیم که:

و یاد کن آنگاه که خدا به عیسی ابن مریم گفت. آیا تو مردم را گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر سوای خدای عالم اختیار کنید؟ در آیه ۷۳ از سوره مانده می خوانیم که:

البته آن کسانی که سه خدا قائل شدند، کافر گردیده اند. و حال آنکه جز خدای یگانه خدایی نخواهد بود. و اگر از این گفتار زبان نبنند البته آن کافران مشرک را عذابی دردناک خواهد رسید.

همانطور که جلال الدین و یحیی هم گفته اند ، از این آیات پیداست که محمد از مسیحیان رافضی شنیده است که خدا سه تاست. خدا و مریم و عیسی و مکرراً برخلاف این آموزه های شیطانی می گوید خدا فقط یکی است. هر کسی تورات و انجیل را خوانده باشد، میداند که بنیاد این دینها بر یکتا پرستی گذاشته شده است. همانطور که در: (Deut. 6 vs 4) می خوانیم: بشنوید ای بنی اسرائیل ، پروردگار ما فقط خداست. هیچ مسیحی حقیقی مریم را خدا نمی داند. افسوس که در بعضی از کلیساها او را پرستش می کنند و این چیزی به جز بت پرستی نیست. همه اینها با آموزش های کتب مقدس در تضاد است. اما در کتاب مسیحیان رافضی ، مریم را خدا دانسته اند و با خواندن این داستانهای عجیب و غریب که محمد از مسیحیان رافضی یاد گرفته است؛ آنها را به همه مسیحیان نسبت می دهد.

در سوره نسا آیه ۱۵۷ می خوانیم که:

آنها به دروغ گفتند که ما عیسی مسیح را کشتیم . در صورتی که او را نه کشتند و نه به صلیب کشیدند. بلکه بر آنها مشتبه شد . هماتا آنان که در مورد او عقاید مختلف دارند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و به آن عالم نبودند. جز آنکه از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین مسیح را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. و پیوسته خدا بر هر کار مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.

دکترینی که در قرآن است به دکتترین هیچ پیامبر و رسولی شباهت ندارد. بلکه به داستانهای رافضیان می ماند. یک نویسنده قدیمی به نام ایرنوس می گوید باسیلیدز در باره عیسی نوشته است:

او رنج نبرد. صلیب را بر دوش یک مرد ای گذاشتند. از نادانی و جهالت او را به صلیب کشیدند. او به شکل عیسی بود. همه اشتباهی فکر کردند که خود عیسی بوده است.

محمد این را از شاگردان باسیلیدز شنیده است. این گفتار با گفتار عیسی که می گوید من آمده ام که برای رستگاری بشر قربانی شوم، تضاد دارد. این گفتارها نه تنها با انجیل تضاد دارد ، بلکه با خود قرآن هم تضاد دارد.

اشتباه گرفتن احمد با فارقیلیط (روح القدس)

مسلمانان ادعا می کنند که عیسی نوید داده است که بعد از او پیامبری می آید که نامش احمد است. و برای اثبات ادعای خود از سوره الصف آیه ۶ استفاده می کنند. این آیه می گوید:

و باز یاد آر هنگامی که عیسی ابن مریم به بنی اسرائیل گفت؛ من همانا رسول خدا به سوی شما هستم. و حقانیت کتاب تورات را که مقابل من است تصدیق می کنم. و نیز شما را مژده می دهم که بعد از من رسول بزرگواری که در انجیل من نامش احمد است، بیاید. بدون شک این نقل قول به روح القدس تسلی دهنده بر می گردد که در انجیل یوحنا از آن یاد شده است. هر کس با دقت آن را بخواند متوجه می شود که این گفتار از آمدن هیچ پیامبری سخن نمی گوید. فقط از آمدن روح القدس می گوید که این وعده مدت کوتاهی پس از اینکه ناجی ما به آسمان رفت، عملی شد که در Acts 2. 1-11 شرح آن آمده است.

ریشه این سوءفاهم که در قرآن آمده است، ناشی از بدفهمی کلمه فارقیلیط(نامی ، ستوده شده) توسط اعراب است. احتمال دارد که عربها با زبان یونانی آشنایی نداشته اند و آن را احمد یا ستوده شده معنی کرده اند.

ماتی که یک پیامبر قدیمی ایرانی بود خود را پیامبر می خواند و می گفت که او همان فارقیلیط و عده داده شده است. اما مسیحیان ایرانی که با انجیل خوب آشنا بودند ، او را رد کردند. زیرا می دانستند که در انجیل هیچ وعده ای برای آمدن هیچ پیامبری داده نشده است.

در کتابهای سنت مسلمانان می خوانیم که محمد به پیروانش می گوید عیسی بر زمین نزول خواهد کرد و ۴۲ سال زندگی می کند و ازدواج هم می کند. هر کسی با انجیل آشنا باشد ، میداند این داستان عجیب از کجا آمده است.

زیرا در Rev. 19 vs. 7-9 می خوانیم که:

بگذارید شادی و خوشحالی کنیم. زمان ازدواج آن قربانی می رسد. همسرش خود را آماده کرده است. او باید خود را با لباسی کتانی نازک و سفید بپاراید. زیرا لباس کتانی نازک مخصوص قدیسین است. و او به من گفت که بنویس خدا به کسی که به ازدواج این قربانی درآید خیر می دهد. او به من گفت که اینها گفتار حقیقی خدا هستند.

اگر پرسیده شود که عروس کیست که از او سخن به میان آمده است، پاسخ در **Rev 21:2** است:
و من یحیی دیدم که شهر مقدس، اورشلیم از آسمان فرو آمد همچون عروسی که خود را برای شوهرش زینت داده است.

پس می بینیم عروسی که در اینجا از آن صحبت شده است کلیسایی است که در دومین نزول عیسی بر روی زمین خواهد بود و ازدواج او چیزی نیست جز سمبول عشق و اتحاد که بین آن دو مانگار خواهد شد. همانند زن و شوهری که به هم عشق می ورزند. تمام تفسیری که مفسران گفته اند به جز افسانه های احمقانه چیز بیشتری نیست.

دوباره در سوره آل عمران آیه ۵۵ می خوانیم که :
به یاد آر وقتی که خداوند فرمود، ای عیسی ، همانها من روح تو را قبض خواهم نمود و بر آسمان بالا برم و....
معنی آن این است که عیسی پس از بازگشت به زمین خواهد مرد. این گفتار با آنچه در کتب مقدس آمده است ، تضاد دارد.

زیرا در کتاب وحی (**Revelation 1. 17, 18**) می خوانیم که:
عیسی می گوید ؛ من اولین و آخرینم. من آنم که زندگی کرد و مرد. حالا برای ابد زنده ام. آمین! و کلید جهنم و مرگ دست من است. این داستان از یک کتاب سنتی آمده است (تاریخچه زندگی یوسف نجار) در ارتباط با انوخ و الیاس که بدون مردن به آسمان برگشتند به ما گفته شده است که آنها در آخر الزمان ، هنگامی که دنیا پر از ترس و وحشت و غم و پریشانی است به دنیا بر می گردند و میمیرند. در کتاب قبطیان که در مورد به خواب رفتن مریم نوشته شده است در مورد انوخ و الیاس گفته است که: هر دوی آنها طعم مرگ را خواهند چشید. وقتی که همراهان پیامبر چنین ایده احمقانه ای در سرشان هست، شکی نیست که این نتیجه گرفته می شود که عیسی نیز مثل انوخ و الیاس خواهد مرد. اضافه بر آن ، آنها چون می دانند او به آسمان صعود کرده است، می پندارند که مرگ او برای دومین بار که به زمین می آید به وقوع می پیوندد. شیوه ای که آنها این متون بالا را به تصویر کشیده اند در آیات دیگری که می گویند :
هر نفسی طعم مرگ را خواهد چشید؛ قابل توجه است (سوره آل عمران آیه ۸۵ و سوره عنکبوت ، آیه ۵۷)

بعضی داستانهای دیگر از مسیحیان یا نویسندگان رافضی

وقتی که خدا می خواست انسان را خلق کند ، فرشتگان مقرب خویش را فراخواند و از آنها خواست مشتی خاک برای او بیاورند. عزرا عیل از هر گوشه زمین مشتی خاک برداشت و برای خدا آورد و گفت . پروردگارا تو میدانی من اینها را از کجا آورده ام.

ابو فدا می گوید که پیامبر گفت وقتی خدا می خواست انسان را خلق کند ، از همه دنیا مشتی خاک گرد آوری کرد. سپس آدم را که از گل شکل گرفته بود، فرا خواند. آنچه در پائین می آید از ماریسن گرفته شده است که یک نویسنده آمریکایی قدیمی آن را نقل قول کرده است. خدای قانون به زمین نگاه کرد و آن را زیبا یافت. سپس به زمین آمد و به ماده زمین گفت بخشی از خاکت را به من بده تا از جانب خود روحی در آن بدمم تا از زمین برای او خاک بیاورند. وقتی زمین خاک را به او داد ، او در آن روح دمید و انسان را آفرید. برای همین نام او را آدم گذاشت. چون از خاک زمین درست شده بود. مطابق گفته ماریسن که یک رافضی بود، آن کسی که او را خدای قانون نامید و به زمین آمد ؛ فقط یک فرشته بود. او با خدای بزرگ دشمنی داشت. فرشته بزرگ همه دنیا را آفرید و او پادشاه این جهان است. بخش آخر از انجیل یوحنا گرفته شده بود. ماریسن می گوید این فرشته در آسمان دوم زندگی می کرد. و در ابتدا چیزی از خدای بزرگ نمی دانست. وقتی که از وجود خدای بزرگ آگاه شد، به او دشمن شد و به دنبال این بود که آدم نه او را بشناسد و نه عبادت کند. همه این داستان با آنچه مسلمانان در مورد عزرا عیل باور دارند و می گویند او در آسمان دوم منزل داشت ، مطابقت دارد. اما بقیه داستان از کتابهای زرتشتیان گرفته شده است که در بخش مخصوص به زرتشتیان آن را توضیح داده ایم.

در سوره مریم آیه ۷۲-۶۷ می خوانی که:

قسم به خدای تو که البته آنها که در کفر و انکارند با شیاطین در قیامت محشور می گردانیم. آنگاه همه را احضار خواهیم کرد تا گرد آتش جهنم به زانو در آیند. سپس یکی یکی از هر فرقه ای هر که را بیشتر از فرمان خدا سرکشی کرده است، بیرون می کشیم.. آنگاه آنها را که به آتش دوزخ سزاوارترند، بهتر شناسیم. و هیچ کس از شما باقی نمی ماند جز اینکه به دوزخ وارد شود. و این حکم پروردگار توست. پس از ورود همه به دوزخ ما افرادی را که خداترس و با تقوی بودند ، از جهنم نجات خواهیم داد. تفسیرهایی که در کتابهای سنت آمده است با هم تفاوت دارند. در بعضی از

آنها آمده است که همه مؤمنان وارد جهنم می شوند ، اما آتش جهنم آنها را لمس نمی کند. بعضی هم می گویند منظور از این آیه پل صراط است که بالای جهنم است و همه بدون استثنا باید از آن بگذرند. این جمله که می گوید هیچ کس از شما باقی نمی ماند جز اینکه به دوزخ وارد شود، به احتمال زیاد از تفاسیر مسیحیان نادان از انجیل گرفته شده است که می گوید همه را با آتش بیازمایند و معنی آن این است که همه آنها از گناهان پاک خواهند شد. ولی اگر منظور قرآن همان پل صراط باشد، از داستانهایی زرتشتیان گرفته شده است که در جای خود بحث خواهد شد.

میزان

در قرآن سوره شوری آیه ۴۲ می خوانیم که:
خداست آنکه کتاب آسمانی را به حق برای اجرای عدالت (میزان) فرستاد و تو ای رسول چه دانی ممکن است ساعت قیامت بسیار نزدیک باشد. سوره ۵ و ۶ قارعه نیز می گوید: پس آن روز عمل هر کس در میزان حق سنگین باشد در بهشت به زندگی و آسایش خواهد رسید و عمل هر کس سبک باشد جایگاهش در قعر هاویه جهنم است.

در اینجا به توضیحات گسترده ای که در کتابهای سنت آمده است ، نمی پردازیم . فقط به ریشه ی بوجود آمدن این ایده ها می پردازیم. افسانه ای به نام وصیتنامه ابراهیم است که در اصل به زبان مصری نوشته شده است. اما به یونانی و عربی هم ترجمه شده است. در آنجا از وزن کردن اعمال و خوبیها و بدیها سخن گفته شده است. ما آن را با قرآن مقایسه می کنیم. در این کتاب گفته شده است که وقتی فرشته مرگ می خواست جان ابراهیم را بگیرد ، او گفت دلش می خواهد قبل از مرگ عجایب زمین و آسمانها را دریابد. وقتی به او اجازه داده شد به آسمان صعود کرد و همه منظره ها را در اطراف خود دید. وقتی به آسمان دوم رفت در آنجا دید که فرشتگان با ترازویی اعمال انسان را وزن می کنند. آنچه در ذیل می آید از آن کتاب گرفته شده است.

در بین دو درب؛ تختی بود. در بالای آن مرد عجیبی نشسته بود. جلوی او میزی بود که انگار از کریستال بود و با طلا و کتان پوشانده شده بود. روی میز کتابی بود که طول آن ۶ انگشت و پهنای آن ۱۰ انگشت بود. در چپ و راست آن دو فرشته بودند که قلم و کاغذ و جوهر در دست داشتند. در جلوی میز فرشته ای تابان بود که ترازویی در دست داشت. در سمت چپ فرشته ای عبوس و بی رحم بود که انگار تمام وجودش از آتش بود. در دستش شیپوری بود که در آن آتش شعله ور بود. او محک انسان گناهکار بود. مردی که بر تخت نشسته بود ، نفسها را قضاوت می کرد و حکمشان را می داد. دو فرشته ای که در چپ و راست بودند می نوشتند. آنکه در سمت چپ بود اعمال بد را می نوشت و آنکه در سمت راست بود اعمال خوب را می نوشت. آنکه در جلوی میز بود ، نفسها را اندازه می گرفت و آنکه از آتش بود قضاوت را به آنها اعلام می کرد. ابراهیم از میکائیل پرسید اینها چه هستند . میکائیل گفت . ای ابراهیم آنچه در اینجا می بینی دار مکافات است. سپس به ما گفته می شود که آنها که اعمالشان با هم برابر بود، نه از زیانکاران بودند و نه از نجات یافتگان بلکه در مکانی بین این دو بودند. این مفهوم دقیقاً در قرآن وجود دارد و به آن الاعراف می گویند.

آنچه محمد در قرآن در مورد میزان آورده است ، بدون شک از این کتاب وصیتنامه ابراهیم است که سالها پیش از هجرت در مصر نوشته شده بود و محمد آن را از کنیز قبطی خود ماریه یاد گرفته بود. اما آنچه در کتاب وصیتنامه ابراهیم آمده است؛ ریشه اش در یک کتاب بسیار قدیمی تر مصری به نام کتاب مردگان گرفته شده است. تعدادی از کپی های این کتاب باستانی در گورهای مصریان بت پرست پیدا شده است. زیرا آنها فکر می کردند این کتاب توسط خدای آنها ثبوت نوشته شده است. آن را در قبر مردگان می گذاشتند به این امید که مردگان این کتابها را بخوانند. در آنجا قضاوت کردن اسریرس را به تصویر کشیده اند. در دو طرف ترازو دو خدا ایستاده اند. در یک کفه ترازو قلب انسان خوب گذاشته شده است و در کفه دیگر بتی که نامش "ما" یا حقیقت بزرگ بود. آنچه در قرآن درباره میزان آمده است از این داستانهایی قدیمی مصری گرفته شده است.

معراج

در ارتباط با صعود محمد به آسمان منابع سنت می گویند ، وقتی محمد به آسمان رفت. حضرت آدم ابوالبشر را دید که به یک سمت نگاه می کرد و می خندید و به سمت دیگر که نگاه میکرد گریه می کرد. در مورد این جریان در مشکات می خوانیم که: وقتی محمد به آسمان پایین رفت مردی را دید که در دو طرفش پیکرهای تیره ای بود. وقتی آن مرد به

راستش نگاه می کرد می خندید و وقتی به سمت چپ نگاه می کرد گریه می کرد. محمد از جبرئیل پرسید ؛ این کیست. او در جواب گفت این آدم است. آنهایی که در سمت راست او هستند ، ساکنین بهشت هستند و آنها که در سمت چپ او هستند ساکنین جهنم هستند. همین داستان را در کتاب وصیتنامه ابراهیم به این صورت می خوانیم:

میکائیل اربه را نگه داشت و ابراهیم را از سمت شرق به اولین در بهشت برد. ابراهیم دو جاده دید یکی تنگ و سخت و دیگری پهن و آسان. او دو دروازه هم دید. یکی مثل جاده اش پهن و دیگری مثل جاده ی باریک و تنگ ، کوچک و تنگ بود. در بین آن دو دروازه مردی را دید که بر تخت طلا نشسته بود. سیمای او مثل سیمای خدا هولناک بود. آنها روحهای زیادی را دیدند که به طرف دروازه بزرگ کشیده می شدند. اما فقط چندین نفر را به سمت دروازه باریک می کشیدند. وقتی که مرد بر تخت طلایی نشست و دید که خیلیها از درب بزرگ می روند و عده کمی از درب باریک می روند موها و ریش خود را از هر طرف کشید. شروع به گریه و زاری کرد و خودش را از تخت به زمین انداخت. ولی وقتی دید عده زیادی دارند از درب باریک رد می شوند ، با خوشحالی بلند شد و دوباره بر تخت نشست. سپس ابراهیم پرسید ؛ این مرد کیست که این همه عظمت و جلال دارد و به درب باریک که نگاه می کند ، گریه می کند و به درب پهن که نگاه می کند ، می خندد. میکائیل گفت : او آدم اولین بشر است.

آنهایی که او به آنها می نگرند کسانی هستند که از دنیا رفته اند. وقتی که آدم می دید که افرادی که از درب باریک گذر می کنند کم هستند ، گریه می کرد زیرا کسانی که از این درب گذر می کنند از راستکاران هستند و در بهشت ابدی جای می گیرند و آنانی که فوج فوج از درب پهن عبور می کنند گمراهان هستند و برای ابد در جهنم منزل می گزینند. وقتی که آدم دید فرزندان او از درب کوچک کمتر عبور می کنند گریه کرد و ریش و موی خود را کند. اما وقتی که دید تعداد آنها زیاد شد ، دوباره خوشحال شد و بر تخت طلایی خویش نشست. بسیار آسان بود که به شما نشان دهیم بسیاری دیگر از داستانهای قرآنی از داستانهای مسیحیان نادانی که پیش از محمد بوده اند ، گرفته شده است. ولی برای اثبات این ادعا همانقدر که اشاره کردیم ، کافی به نظر می رسد. قبل از اینکه این فصل را ببندیم بهتر است ببینیم که آیا محمد از خود انجیل یا نوشته های پاپ ، هم چیزی گرفته است یا خیر.

جواب این سوال این است که محمد در قرآن فقط یک آیه از انجیل و در کتابهای سنت نیز از یک آیه انجیل یوحنا استفاده کرده است.

در سوره اعراف آیه ۴۰ گفته شده است که همانا آنان که آیات خدا را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر بر آن فرو نیاورند ، هرگز در بهای آسمان به روی آنها باز نشود و به بهشت در نیایند تا آنکه شتر در چشمه سوزن در آید. اگر این آیه را با آنچه در سه انجیل آمده است مقایسه کنیم ، در آنجا می بینیم که نوشته شده است که : رد شدن شتر از سوزن آسان تر است تا وارد شدن یک مرد پولدار در ملکوت خدا. در مشکات می خوانیم که ابو حیره می گوید که پیامبر گفت : خدا گفته است که من به درستکاران چیزی را نشان خواهم داد که هرگز ندیده باشند و نشنیده باشند و در فکر هیچ بشری نیامده باشد. با نگاه به 1 Cor. 2. 9 گفتارهایی مشابه این گفتار می یابیم. حال چه ابو حیره این را از محمد شنیده باشد و چه دروغ گفته باشد ، تأثیر مسیحیان رافضی در آن آشکار است.

با بررسی این فصل نتیجه ای که می گیریم این است که تأثیر قرآن از انجیل اربعه و اصیل ، بسیار ناچیز و کم بوده است. اما از طرف دیگر ، سنتهای جعلی و عقاید مسیحیان رافضی تأثیر زیادی بر قرآن گذاشته است و یکی از ریشه های باور محمدیان را شکل داده است.

پایان فصل تأثیر مسیحیان
نوشته کلیر تیسدال

ترجمه پارمیس سعدی
شایان ذکر است که هر جا آیه ای از قرآن آورده شده است؛ ترجمه آن را مستقیماً از قرآن کریم ترجمه الهی قمشه ای آورده ام . در اکثر جاها ترجمه آیات قرآن از آنجا گرفته شده است. و من آن را از انگلیسی برنگردانده ام

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kaviyani.com/parsi](http://derafsh-kaviyani.com/parsi)

derafsh-kaviyani.com

